

بسم الله الرحمن الرحيم

تنها خلافت جلو جنایات و برده‌گی مردم را توسط نظام سرمایه‌داری خواهد گرفت!

(ترجمه)

خلافت؛ این کلمه‌ای است که پشت سر آن محتواها وجود دارد؛ کلمه‌ای که جهان را برای سیزده قرن در شرق و غرب پر کرد و قبله‌ عدالت، قدرت، انصاف و مراقبت برای همه ملت‌ها بود. با بودن این کلمه روزگار استعماری وجود نداشت تا ثروت مردم را غارت کند؛ بلکه شهرها در نقاط مختلف زمین فتح می‌شد و عدالت و خیر در اطراف و اکناف جهان پخش بود، مستضعفان در آن قوی بودند و گم‌گشته در آن راه می‌یافت و غمگین و ناتوان در آن نیرومند بود.

اما چه اتفاقی افتاد؟ چرا این کلمه از ذهن مسلمانان محو شد؟ چرا این کلمه به یکی از کلماتی تبدیل شده که مورد شوخی قرار می‌گیرد؟ آیا غرب نسبت به فرزندان مسلمان از آن آگاه‌تر است؟ چرا رهبران و سران غرب همیشه آن را به زبان می‌آورند؟ آیا آن‌ها بیش از رهبران سرزمین‌های اسلامی به واقعیت آن پی بردند؟ برای پاسخ به این سؤالات، نیاز به وضاحت بوده و لازم است واقعیت را مورد بحث قرار داد و تاریخ را از جعل، فریب و دروغ که به آن افزوده شده پاک ساخت، خصوصاً زیر سایه این دولت‌های کوچک و مزدور که عملکرد آن در فریب‌کاری و فرومایه‌گی از استعمار به میراث مانده است.

در واقع دولت اسلامی، از آنجا که توسط فخر کائنات سیدنا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحاب شان تأسیس شد، پس از آن خلفای راشدین بعد از وی، سپس اموی‌ها، عباسی‌ها و عثمانی‌ها، هرگز به غیر از اسلام حکم نکردند و هیچ قانون‌گذاری یا قوانینی به جز از اسلام نداشتند. آنچه وجود داشت، به ویژه در اواخر دولت عثمانی، درک ضعیف از اسلام و احکام آن در نتیجه فاصله زبان عربی از دولت و امور آن و جنگ‌های فکری که غرب کافر آغاز کرد؛ پس از این که از لحاظ نظامی شکست خورد و یکی از برجسته‌ترین معایب حاکمیت عوض (دندان‌گیر) در طریقه بیعت بود. به همین سبب رسول الله صلی الله علیه و سلم این حاکمیت را بعد از خلفای راشدین به نام حاکمیت عوض (دندان‌گیر) توصیف کردند، اما با وجود این در حل مشکلات مردم در تمام امور زندگی شان سیادت از اسلام بوده است. مسلمانان زندگی اسلامی داشتند؛ زیرا خلأ فکری نداشتند، پس همه مشکلات آن‌ها با قوانین و مقررات اسلام حل می‌شد. همین خلافت اسلامی اس؛. اسلامی است و نه چیز دیگری.

اما چرا این بنای بزرگ ناپدید شد؟ غرب فهمید که رمز قدرت اسلام در افکار و نظام‌های ناشی از عقیده آن نهفته است، پس چگونه می‌توان خلافت را از بین برد؛ در حالی که نیروی فکری اسلام در میان فرزندان آن وجود دارد؟ لازم بود که فهم اسلام را در احکام و افکار آن تضعیف و سست نماید، مقاصد آن را تحریف کند و گردن آن را بپیچد. اما چگونه؟ چی کسی این نقش را ایفا کند؟ پس باید مستشرقین را برای فهم اسلام و احکام آن جهت ایجاد شکاف و برانگیختن شعارهای قومی و ملی می‌فرستاد و مزدورانی را به کار می‌گرفت تا ایشان را همکاری کنند. بنابراین از جنایتکارانی مانند: (شریف) حسین، مبارک الصباح، حکام آل سعود، مصطفی کمال کار گرفت و به همین قسم بسیاری از کسانی را که آن‌ها متفکران، نویسندگان، فارغ التحصیلان دانشگاه‌های سوربن و اعضای جنبش ماسونی می‌نامیدند و یک کار طولانی توسط غرب کافر، به ویژه انگلیس، برای از بین بردن دولت اسلامی انجام شد.

بنابراین دولت اسلامی را تضعیف کرد تا جایی که به عنوان مرد بیمار لقب گرفت. اوج آن با رسیدن جنایتکار مصطفی کمال، مزدور انگلیسی‌ها بود تا این که خلافت را سقوط دهد و سکولاریسم اعلام را نماید و علیه اسلام بجنگد.

اما خلافت در ذهن و عقل مسلمانان باقی ماند، زیرا آن‌ها در سابه‌های آن زندگی کرده بودند. غرب یک جنگ وحشیانه برای تحریف آن ایجاد کرد و آن جنگ بر علیه افکار بود که شامل بسیاری از احکام اسلام می‌شد؛ از جمله خلافتی که آنان را آشفته ساخته بود. پس از نابودی خلافت آن‌ها، غرب موفق به معرفی بسیاری از احکام سکولار، به ویژه احکام مربوط به نظام‌های دولت و نهاد آن و دامن زدن به نزاع‌های ملی و قومی و استفاده از مزدوران و پیروان برای وضع و معرفی قوانینی ساخته شده توسط بشر به نظام‌های این دولت‌ها و ضربه زدن به خلافت و کشتن فکر آن در نطفه اگر لطف الله سبحانه و تعالی نبود. در ذهن بسیاری از علمای امت از جمله شیخ تقی الدین نبهانی رحمه الله آمد که قضیه سرنوشت‌ساز را در مورد آن اتخاذ کنند. بناء حزب را به همین خاطر ایجاد نمود و دعوت به سوی خلافت راز قدرت حزب بود. این حزب واقعیت را موضوع فکر می‌دانست و شرع را مصدر فکر قرار داد و جهت معالجه تمام مشکلات که امت از آن رنج می‌برد، بر اساس شریعت برای اسلام شروع به فعالیت نمود. و با دعوت حزب به سوی این فکرة دیوانگی و جنون غرب اوج گرفت و برای بدنام‌سازی حزب و دعوتگران آن تلاش نمود.

اگر واقعیت خلافت را با کشورهای بزرگ امروزی مانند آمریکا که امروز اولین قدرت جهان به شمار می‌رود، مقایسه کنیم، در خواهیم یافت که خلافت بیش از این کشورها بر جهان حکومت نموده است. تاریخ آمریکا بیش از هفتاد سال نیست و با وجود آن در طی این چند سال در مقایسه با دوران خلافت، جنایات فراوانی را مرتکب شده است. مردمان بومی آمریکا را بر جمجمه سرخ‌پوستان ایستاد نمود. اشغال ملت‌ها و غارت ثروت آنان و جنگ‌هایی که در افغانستان، عراق، فلسطین و دیگر سرزمین‌ها به راه انداخت، شاهد جنایت و زشتی کشورهای استعمارگر است. پس هیچ جای برای مقایسه بین دولت خلافت و دولت‌های امروزی مثل آمریکا نیست.

برای فرزندان مسلمانان ضروری است که حداکثر تلاش خود را برای شناخت واقعیت دولت خود انجام دهند، به ویژه پس از تحریف تاریخ و ضربه زدن به آن با تمام آنچه غرب کافر از طریق پول، رسانه‌ها و توسط مزدورانش انجام داده است؛ گذشته از علمای درباری و کسانی از فرزندان مسلمان که غرق در اندیشه‌های غرب اند و قلم شان نیز مزدور است.

آگاهی غرب در مورد خلافت، نظام‌های آن و واقعیت تاریخی آن باعث شده که به اندازه چشم برهم‌زدنی چشم بسته نکند و از تمام توانایی‌های خود برای جلوگیری از بازگشت آن استفاده کند، زیرا او بیش از فرزندان مسلمان می‌داند که خلافت چیست و می‌داند که وجود خلافت یعنی زوال غرب و خاتمه نفوذ آن و فرارش به سوی خانه‌اش؛ البته اگر برایش خانه‌ای باقی بماند.

اما اعمالی که برای بد جلوه دادن به خلافت نسبت داده می‌شود، دیگر کسی به آن توجه ندارد؛ مگر کسانی که بینایی و بصیرت خود را از دست داده و زندگی دنیوی و اخروی خود را فروخته اند. چنین شخصی از جمله آنان خواهد بود و آن‌ها از او راضی هستند و او را بر گردن‌های ما نصب می‌کنند تا با قوانین و مقررات‌شان بر ما حکومت کند. ذکر خلافت توسط رهبران و سیاستمداران ارشد آن‌ها به این معنی است که این مردم زاویه‌ای دید خاصی دارند که سیاست‌شان بر اساس آن استوار است و آن این که اسلام به حکومت باز نگردد. روزی نیست که غرب از تروریست و جنگ با آن صحبت نکند و هدف از آن جنگ با اسلام است و این بیشترین

سخنی است که در بیانات‌شان و بیانیه‌های مزدوران و پیروان‌شان تکرار می‌گردد. آنان حاکم نشدن اسلام را به عنوان قضیهٔ سرنوشت‌ساز خود قرار دادند. آیا ما باز گشت خلافت و حاکم شدن اسلام را برای خود قضیهٔ سرنوشت‌ساز قرار می‌دهیم؟

مسلمانان، تاریخ، عزت و قدرتی ندارند، مگر با وجود خلافت و مسلمانان با سقوط آن در قهقرا افتادند. به این دلیل ساده که اسلام نظامی دارد که باید تطبیق شود. در نبود این نظام، اسلام در زندگی مسلمانان غایب گردیده و آن‌ها دیگر زندگی اسلامی نداشتند و تا هنوز هم به زندگی اسلامی باز نگشتند و اسلام جز در عرصه‌های فردی وجود ندارد. آن‌ها تحت قوانین، احکام و نظام‌های غرب اداره می‌شوند و افکار غربی بر بیشتر زندگی آن‌ها حاکم است.

در صدومین سالگرد سقوط دولت خلافت قرار داریم. ما این فریضهٔ بزرگ را برای شان یادآوری می‌کنیم و از آن‌ها می‌خواهیم که برای تأسیس آن با فعالین مخلص، جوانان حزب التحریر و در رأس آن امیر عالم و بزرگوار، عطاء بن خلیل ابوالرشته حفظه الله، تلاش کنند.

#خلافت_را_برپا_کنید

#أقيموا_الخلافة

ReturnTheKhilafah#

YenidenHilafet#

#خلافت_کو_قائم_کرو

نویسنده: نشوان جسار-ولایه یمن

مترجم: احمد صادق امین